

شاعنامه فردوسی



تهران - ۱۳۹۰

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق.
 عنوان قرارداد: شاهنامه
 عنوان و نام پدیدآور: شاهنامه فردوسی: براساس نسخه چاپ
 مسکو/تحت نظر ی. ا. برتلس
 مشخصات نشر: تهران: ایران جوان، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص.
 شابک: ۵-۴۲-۵۷۹۸-۶۰۰-۹۷۸
 نسبت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۴ ق.
 شناسه افزوده: برتلس، یوگنی ادواردوویچ، ۱۸۹۰ - ۱۹۵۷ م.
 ندی کنگره: ط ۱۳۸۹ PIR ۴۴۹۰
 رده یون دیویی: ۸۵۱/۲۱
 شماره کتابشناسی: ۲۱۸۲۷۹۷



مراکز پخش:

تهران: ۸۴۱۹ - ۱۹۴ - ۰۹۱۲ مشهد: ۰۱۴۲ - ۳۱۵ - ۱۱۵ گرگان: ۸۸۵ - ۲۷۷ - ۰۹۱۱

شاهنامه فردوسی

ابوالقاسم فردوسی

براساس نسخه چاپ مسکو

ناشر: انتشارات ایران جوان

صفحه آرای: میروحید ذنوبی

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۰

شابک: ۵-۴۲-۵۷۹۸-۶۰۰-۹۷۸ ۵-۴۲-۵۷۹۸-۶۰۰-۹۷۸

قیمت بدون قاب: ۲۰۰۰۰ تومان قیمت با قاب: ۲۳۰۰۰ تومان

فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، بزرگترین حماسه سرای تاریخ ایران و یکی از برجسته ترین شاعران جهان شمرده می شود. زادگاه او، دهکده «باز» یا «بازه» از طاهران طوس است. درباره تاریخ تولد فردوسی، اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما در اغلب منابع، سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه.ق. سال ولادت ذکر کرده اند. نام پدرش منصور بن حسن و کب اش، در همه جا ابوالقاسم برده شده است. هافین طوس و صاحب ثروت و آب و ملک بوده اند اما این توانگری و مکنست و سال سالان مواز به تنگدستی گرایید. در اواخر عمر، شاعر گرانقدر به دلیل آن که سرمایه خود را صرف نوشتن شاهنامه کرده بود، در تنگدستی و نیاز بسر برد. وی خطاب به فلک و آرونه گرد گوید:

چو بودم جوان برترم داشتی به نیری و سحر و بگذاشتی

هنگامی که هنوز نیروی جوانی و مایه زندگی شاعر از میان نرفته بود، اندیشه نظم شاهنامه او را به خود مشغول داشت و روزی که بدین کار دست زد، بیست و چهار سال از زندگی نمی گذشت. اوضاع خراسان آشفته و پریشان و جهان، سرابی از جنگ بود. او از زمانی که شروع به نظم شاهنامه کرد ظاهراً تحت حمایت یکی از امرای طوس بود. نسخ مختلف شاهنامه نام او را ابومنصور عبدالرزاق نوشته اند. که ظاهراً چندین مقرر به واثقت و نسبتاً زیبا میان آغاز شاهنامه و وفات ابومنصور نزدیک به بیست سال فاصله است.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق نمی دانست که این اثر عظیم و جاودان را به او تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی پادشاه عصر خود را شایسته این امر یافت. فردوسی می گوید :

سخن ، انگه داشتم سال بیست بدان تا سزاوار این گنج کیست
 جهاندار معبود با فر وجود که او را کند ماه و کیوان سجود
 بیامد نشتر بر پشت داد جهاندار چون او ندارد به یاد
 سر نامه را نام او تاج گشت به فرش دل نیره چون عاج گشت

ظاهرًا شاعر در ۶۵ یا ۶۶ سالگی یعنی در میانه تنگدستی او به اوج رسیده و اموال او در راه ، نظر حماسه ملی ایران از دست رفته بود ، این که به سلطان محمود تقدیم کرد ، به آن امید که در پیری به رفاه و ثروتی که شایسته آن بود ، برسد .

شاهنامه فردوسی از طریق فضل بن احمد وزیر دانشمند و محقق به زبان فارسی عشق می ورزید و از فردوسی و شاهنامه اش استقبال شایانی کرد ، به محمود تقدیم کرد ، لیکن محمود آن گونه که شایسته این اثر بود به آن وقتی ننهاده ، محمود که تعهد کرده بود که در برابر هر بیت ، یک دینار به او بدهد ، چنین نکرد و به جای دینار ، به او درهم داد و مایه خشم فردوسی شد ، چنان که فردوسی همه آن درهم ها را به حمامی سپرد و هجو نامه ای درباره محمود سرود .

نکردی در این نامه من نگا به گفتار بدگوی گشتی ز راه

هر آن کس که شعر مرا کرد پست نگرددش گردون گردنده دست

نه زاین گونه دادی مرا تو نوید نه این بودم از شاه تکیی امید

بد اندیش که اش روز نیکی مباد سخن های نیکم به بد کرد یاد

جهاندار گنجی تنگدست مرا بر سر گاه بودی نشست

که سفله خوار بد هستم مباد جوانمرد را تنگدستی مباد

چو اندر تبار بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شود

گروهی از محققان نوشته اند که فیضیه بغداد و اصفهان نیز سفر کرده است. اشتباه این گروه از آنجائشی شده است که یک نسخه خطی شاهنامه را کاتبی در سال ششصد و هشتاد و نه برای حاکم لنجان اصفهان نوشته و از خود ابیاتی ساخت و سست در پایان آن افزوده است. در سالهای اواخر قرن چهارم هجری هنگامی که فردوسی به شصت و پنج سالگی رسیده بود، مرگ فرزندان و جوانش پشت پدر را دوتا کرد و به جای عنان نصایح وی داد.

پیشگفتار

می‌گردد نیز هر دو اصولاً بر پایه متن‌های مول و ماکان قرار دارند.

دانشمندان جهان بارها درباره لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت، داهیانه و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی‌ترین و بهترین نسخ باشد، تذکار داده‌اند. انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی برای انتشار متن نوین علمی شاهنامه راه دیگری که با راه متقدمین تفاوت دارد در پیش گرفت. استفاده از چاپهای قبلی که بر پایه نسخ خطی نامعلوم و بدون ذکر تاریخ قرار دارند (بجز در موارد استثنایی) بدون فایده تشخیص داده شد. هم‌چنین رجوع به شماره زیادی از نسخ خطی قرون مختلف که دارای اغلاط و اشتباهات و اضافات و تحریفات زیادند نیز غیر مفید بنظر رسید. در نتیجه چنین تصمیم گرفته شد که فقط از قدیمی‌ترین نسخه‌ها که تقریباً همزمان و از حیث متن به یکدیگر نزدیک باشند استفاده گردد.

ترتیب دهندگان متن برای کار خود از نسخ خطی زیرین استفاده نمودند:

۱- نسخه خطی موزه بریتانیا، که در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده و در کلیه نسخ خطی که تا بحال معلوم و مشهور است قدیمی‌تر و بنظر بهترین نسخه موجود است. (این نسخه در همه جا با علامت I نامیده شده).
۲- نسخه خطی «بخانه عمومی» اینکاد که در سال ۷۳۲ هجری کتابت شده و در بعضی نسخه‌ها کتابت که قدیمی‌تر از کلیه نسخه‌های مشهور است. (این نسخه در همه جا با علامت شرطی I نامیده شده).

۳- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی که در سال ۸۴۹ هجری کتابت شده و ولی حای «مقدمه قدیم» شاهنامه است و بنابر این از روی نسخه‌ای قدیمی‌تر، که متن آن با متن نسخه سال ۷۳۲ بسیار نزدیک بوده است، استنساخ گردیده. (برای این نسخه علامت شرطی IV بکار برده می‌شود).

۴- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی، بدون تاریخ، ولی به حسب شیوه کتابت،

این پیشگفتار ملخص مقدمه مفصلی است به قلم دانشمند فقیدی. برتلس (وفات سال ۱۹۵۷) که متن انتقادی حاضر شاهنامه تحت نظری تهیه شده است. اصل مقدمه این مجلد به روسی درج گردیده است. نکته معلوم است، اولین متون کامل و علمی شاهنامه که در این گذشته به ترسای ماکان و ژ. مول انتشار یافته و در زمان انتشار از دست‌های مهم به شمار می‌آمدند، پاره‌ای از خواستهای اساسی متن انتقادی علمی را برآورده نمی‌ساختند. نه مول و نه ماکان در نسخه‌های متن‌های انتقادی خود صراحتاً تذکار نداده‌اند که کدام نسخه‌ها را مورد استفاده قرار داده، کدام متن‌ها را مرجع بسته و کدام شیوه انتقاد متن را بکار برده‌اند. هر دو ناشر آنقدر بی‌ملاحظه است، شماره زیادی از نسخه‌های نه‌چندان قدیمی شاهنامه گرفته، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده و متن اصلی را نسبت به خود سرانه انتخاب نموده و واریانت‌های نسخ دیگر را ابداً ذکر نکرده‌اند. بدین شکل متن‌هایی بدست آمده است که قرائت آنها آسان ولی رابطه‌شان با متن اصلی اثر فردوسی نامعلوم است.

در اواخر قرن گذشته ا. وولرس چاپ دیگری از شاهنامه منتشر ساخت. وولرس چاپهای مول و ماکان را با هم مقایسه نموده، متن خود را بر پایه این دو چاپ قرار داد و تفاوت آنها را با دقت در پاورقی ذکر نمود. علاوه بر آنکه چاپ وولرس بواسطه فوت ناشر ناتمام ماند این چاپ نیز مسائل عمده‌ای را که بر عهده علم است، یعنی رجوع به قدیمی‌ترین، بهترین و معتبرترین نسخه‌های خطی و همچنین معرفی نسخه‌های مورد استفاده و ذکر دقیق نسخه‌بدلها، حل ننمود.

هنگام جشن هزاره فردوسی چاپخانه «بروخیم»، متن ناتمام وولرس را تقریباً بدون تغییر چاپ نمود و ترتیب دادن بقیه آن را، که وولرس و شاگردش لاندل اوور بدان توفیق نیافته بودند، به عهده سعید نفیسی گذاشت (ما این چاپ را با علامت شرطی T می‌نامیم). متن شاهنامه چاپخانه «خاور» که به مناسبت جشن هزاره فردوسی انتشار یافته و همچنین چاپ دبیرسیاقی که در این اواخر منتشر

عبارت دیگر نامعلومی معرف نامعلوم دیگری خواهد بود. و همانا بهمین جهت فرهنگ ف. ولف که برپایه چاپ‌های مول و ماکان، یعنی متون در هم آمیخته، و بر اساس نسخه‌های خطی قرون مختلف قرار گرفته، نیز در ترتیب‌دادن این متن از طرف ما با کمال احتیاط بکار برده شده است.

بدین شکل، متن حاضر بطور کلی حاوی متنی است که از کلیه متون معلوم شاهنامه قدیمی‌تر است و مربوط به قرون هفتم و هشتم هجری می‌باشد، و هم‌چنین نسخه‌های هم‌عصر و هماهنگ این قرون را که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته‌اند در دسترس دانش قرار می‌دهد. بی‌شک این متن از متن‌های در هم آمیخته چاپ‌های موجود و نسخ قرون پس از قرن نهم هجری به متن اصلی که پرداخته‌شده فردوسی است نزدیک‌تر می‌باشد.

با وجود این، متن حاضر را بهیچوجه نمی‌توان متن «آخرین» و «متن اصلی» به‌شمار آورد؛ بلکه تتبع عسقی فیلولوژیک متن شاهنامه فقط آغاز می‌گردد. قبل از هر کار لازم است که منظره تغییر تاریخی‌ای که متن شاهنامه در جریان قرون متوالی بدان دچار گردیده است تثبیت گردد. ولی انجام یکباره این امر بواسطه وجود نسخه‌های خطی بی‌شمار بسیار دشوار است. ما در چاپ حاضر متنی مبنی بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها را در دسترس خوانندگان و محققین قرار می‌دهیم. بر پایه این متن باید فرهنگی «کنکوردانس» سیر فرهنگ ف. ولف تنظیم گردد. این فرهنگ بر پایه نسخ خطی‌ای که تاریخ کتابت آنها دقیقاً معلوم است قرار خواهد داشت و در آن ذکر خواهد شد که هر کلمه در کدام نسخه وجود دارد. چنین فرهنگی نظر ما را نسبت به لغاتی که فردوسی بکار برده است دقیق‌تر خواهد ساخت و امکان خواهد بود که با کمک مراجعه همه‌جانبه به متن از نو به تحقیق درباره شاهنامه بپردازیم. و فقط پس از آن است که می‌توانیم نسخه «آخرین» شاهنامه را مطرح کنیم. برای این کار می‌توانیم هم‌چنین نسخ خطی دیگر شاهنامه و کتب قدیمی دیگر که حاصل بعضی از قسمت‌ها و ابیات اصیل شاهنامه باشند استفاده نمائیم. براین صورت چند محک و معیار برای سنجش اصالت آنها در دست خواهد

جنس کاغذ و اسلوب مینیاتورها می‌توان قضاوت کرد که تقریباً در سال ۸۵۰ هجری استنساخ شده است. در این نسخه اشتباهات و اغلاط زیاد است، اما این نسخه نیز حاوی «مقدمه قدیم» می‌باشد و از روی نسخه‌ای کتابت شده که در بعضی از موارد بسیار نزدیک به نسخه خطی سال ۶۷۵ هجری است. (برای این نسخه علامت شرطی VI بکار برده می‌شود.)

این چهار نسخه حاوی متنی است که قبل از تهیه نسخه خطی مشهور برای بای‌سنتر در سال ۸۳۳ هجری رواج داشته است. کلیه اطلاعات و نظریات راجع به «مقدمه قدیمی» و نسخه خطی سال ۸۳۳ هجری توسط ی. برتلس در مقدمه روسی این جلد شرح داده شده است. و نیز در همین فصل اختصاصاً کلیه نسخ مورد استفاده مشروحاً ذکر گردیده است.

متن حاضر که برپایه چهار نسخه نامبرده قرار دارد، با ترجمه بی‌شماره‌ای که در سالهای ۶۱۵-۶۲۴ هجری توسط الفیاض علی‌الدین الاصفهانی انجام یافته است مطابقت داده شده. (برای این ترجمه علامت شرطی B بکار برده می‌شود.) ولی به‌حاکم این ترجمه در بسیاری از موارد از ترجمه دقیق متن صورت گرفته و بعضی مختصر واقع قناعت ورزیده است، استفاده از آن برای ترتیب‌دادن متن حاضر با احتیاط فراوان همراه باشد. سرفه‌ها و تکرار بسیاری از جزئیات ترجمه بنداری برای ترتیب‌دادن این متن کمک گرانبهایی بوده. خصوصیات این ترجمه را در مقدمه استفاده از آن نیز توسط ی. برتلس در مقدمه روسی به تفصیل شرح داده شده است.

هیچ‌یک از نسخ مورد استفاده نمی‌توانست بر پایه متن حاضر قرار گیرد. بدین جهت برای ترتیب‌دهندگان متن لازم می‌آمد که متن اصلی را پس از مقایسه دقیق کلیه نسخه‌های مورد استفاده و با در نظر گرفتن دقیق کلیه اختلافات و تفاوت‌های آنها انتخاب نموده تفاوت‌ها را در پاورقی قید نمایند تا محققینی که بعداً درباره متن شاهنامه تتبع می‌نمایند امکان داشته باشند کلیه جزئیات کار ما را مورد بازرسی قرار دهند.

محک و معیار شیوه بیان و سبک و زبان شاهنامه در کار ترتیب‌دادن این متن با کمال احتیاط بکار برده شده است. زیرا مسئله این است که ما متن اصلی شاهنامه را در دست نداریم و فقط کوشش می‌کنیم تا هر قدر ممکن است بدان نزدیک‌تر شویم. زبان و سبک و شیوه بیان فردوسی را فقط می‌توان از متن اصلی شاهنامه بدست آورد. بنابراین اگر ما اکنون سخن و سبک و شیوه بیان فردوسی را عاملی شناخته شده بدانیم و بخواهیم بوسیله آنان طریق ترتیب‌دادن متن را معین سازیم دچار اشتباهی منطقی خواهیم شد. زیرا عامل مجهولی برای ما نقش معرف بازی خواهد کرد و یا به

۱- برای دانستن خصوصیات «نسخه بای‌سنتر» که میکروفیلم آن پس از وفات ی. برتلس از ایران دریافت گردیده، و در ترتیب‌دادن متن حاضر بکار نخواهد رفت به نظریات مشروح کمیسون نشر متن انتقادی شاهنامه در مقدمه روسی رجوع شود. کمیسون نشر متن انتقادی شاهنامه از فرصت استفاده نموده مراتب امتنان خود را به آقای شجاع‌الدین شفا و آقای مهدی بیانی که میکروفیلم نسخه خطی بای‌سنتری را برای ما ارسال داشته‌اند تقدیم می‌دارد. (یادداشت کمیسون)

۲- مخصوصاً باید تذکار داد که متأسفانه صفحات اول کلیه نسخه‌های مورد استفاده معیوب بودند و بدینجهت متن حاضر از آغاز کتاب تا پادشاهی کیومرث حاوی موارد مشکوک می‌باشد.

در متن حاضر سیستم ذکر نسخه‌بدلها با سیستم‌های قبلی انتشارات غربی (مثلاً چاپ وولرس) مطابقت دارد. بعضی از مختصات این سیستم در مقدمه روسی بیان شده است. در همانجا نیز رسم الخط نسخ مورد استفاده ذکر گردیده است.

در آغاز کار تمام متن این مجلد بر پایه نسخ I، I، IV، VI و ترجمه بنداری بوسیله L. گوزلیان ترتیب داده شد. ولی بعداً شیوه استفاده از این ماتریل‌ها تغییر یافت. تصمیم چنین شد که نسخه‌بدلها کاملاً ذکر گردد و کلیه ابیاتی که در نسخه‌ها وجود دارند ولی مشکوک یا از ملحقات به نظر می‌آیند در متن بین دو هلال و یا در آخر متن در ملحقات ثبت شوند. بدین ملاحظه متن ترتیب یافته به واسطه گوزلیان، بجز داستان منوچهر از بیت ۱ تا بیت ۱۲۳۸، که توسط او، اسمیرنوا تصحیح شده است به توسط آ. برتلس مورد مطالعه و تصحیح قرار گرفت. آ. برتلس هم‌چنین متن ملحقات را ترتیب داده است.

بود. هم‌چنین می‌توان منابع مختلف دیگر مانند طبری، ثعالبی، بلعمی و غیره و نیز فرهنگها را مورد استفاده قرار داد و از تفسیر مشروح تمام متن شاهنامه و بکار بردن کلیه شیوه‌های انتقاد فیلولوژیک آغاز نمود.

ولی این کار مربوط به آینده است. در حال حاضر ما قدیمی‌ترین متن شاهنامه را به خوانندگان عرضه می‌داریم و این نخستین مرحله تتبع درباره متن این اثر است و پایه‌ای برای تتبع بعدی آن. در اینجا باید اقرار کنیم که البته در متن حاضر کمبودهای زیاد و کار پرداخت نشده و صیقل نخورده یافته است. ولی ما از این آزمایش که با تمام وسایل متن حاضر را «بهتر سازیم» و آن را «آسان خوانا» کنیم پرهیز نمودیم. زیرا این کار به مقصود ما که تتبع پی‌گیرانه درباره متن است و هم‌چنین به شیوه اساسی ما که تثبیت قدیمی‌ترین نسخه قدیمی‌ترین ترتیب و تدوین متن می‌باشد خلل وارد می‌ساخت. در نتیجه چنین آزمایشی متن «آخرین» فردوسی وجود نمی‌آید و ارزش کار تنزل می‌یافت و چنین متن به زبان فارسی معلومی محول می‌گشت.

مقدمه کسیرنوا در متن انتقادی شاهنامه فردوسی

بملاحظه وفات ی. برتلس، که متن حاضر تحت نظر تهیه شده است اداره انستیتوی خاورشناسی و علوم شوروی کمیسر یونی مرکب از ی. براگینسکی و پیوسته فرهنگستان علوم شوروی و ع. فردوس تشکین داد و تهیه و انتشار مجلدات دیگر شاهنامه را به عهده آنها محول نمود.

هنگام وفات ی. برتلس جلد اول و دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله رداکسیون قرار داشتند، و نیز بعضی مسائل مربوط به ترتیب متن از طرف دانشمند فقید هنوز کاملاً حل نشده بود.

در اظهار نظرهای ی. برتلس مربوط به چاپ شاهنامه این جمله دیده می‌شود: «وقتی ترجمه البنداری فاقد ترجمه قطعه‌ای از شاهنامه است ولی این قطعه در کلیه نسخ خطی قدیمی وجود دارد و تفاوت و اختلاف آنها نیز چندان فاحش نیست، چنین قطعه‌ای را ترتیب‌دهندگان در متن نگه می‌دارند» وقتی کمیسر یونی جلد اول متن انتقادی حاضر شاهنامه را، که در مرحله چاپ بود، مورد مطالعه قرار داد به این مسئله برخورد که متن قطعاتی که به ملحقات برده شده

بملاحظه وفات ی. برتلس، که متن حاضر تحت نظر تهیه شده است اداره انستیتوی خاورشناسی و علوم شوروی کمیسر یونی مرکب از ی. براگینسکی و پیوسته فرهنگستان علوم شوروی و ع. فردوس تشکین داد و تهیه و انتشار مجلدات دیگر شاهنامه را به عهده آنها محول نمود.

هنگام وفات ی. برتلس جلد اول و دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله رداکسیون قرار داشتند، و نیز بعضی مسائل مربوط به ترتیب متن از طرف دانشمند فقید هنوز کاملاً حل نشده بود.

در اظهار نظرهای ی. برتلس مربوط به چاپ شاهنامه این جمله دیده می‌شود: «وقتی ترجمه البنداری فاقد ترجمه قطعه‌ای از شاهنامه است ولی این قطعه در کلیه نسخ خطی قدیمی وجود دارد و تفاوت و اختلاف آنها نیز چندان فاحش نیست، چنین قطعه‌ای را ترتیب‌دهندگان در متن نگه می‌دارند» وقتی کمیسر یونی جلد اول متن انتقادی حاضر شاهنامه را، که در مرحله چاپ بود، مورد مطالعه قرار داد به این مسئله برخورد که متن قطعاتی که به ملحقات برده شده

آغاز کتاب

همان را گزیند که بیند همی
میان بندگی را بپایدت بست
در اندیشه سخته کی گنجد اوی
ستود آفریننده را کی توان
ز گفتار بی‌کار یکسو شوی
به زرفی به فرمانش کردن نگاه
ز دانش دل پیر برنا بسود

خرد گر سخن برگزیند همی
ستود نداند کس او را چو هست
خرد را و جان را همی سنجد اوی
بدین آلت رای و جان و زبان
به هستیش باید که خستو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
نسانا بود هرکه دانا بود
ز همتی مراندیشه را راه نیست

کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنمای
فروزنده ماه و ناهید و مهر
نگارنده برشده پیکرست
بسببی سرنجان دو بیننده را
که او برتر از نام و از جایگاه
بیابد بدو راه جان و خرد
این پرده برتر سخن‌گاه نیست

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کس و دان و ندان
ز نام جان و گماز بی‌بخت
بسیار بینندگان آفریننده را
نیاید بدو اندیشه
سخن هرچه سخن گوهران دارد

گفتار اندر ستایش خرد

گسسته خرد پای دارد بیند
تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
نگهبان جانست و آن سه پاس
کزین سه رسد نیک و بد بی‌گان
و گر من ستایم که یارد شنود
ازین پس بگو کافرینش چه بود
بسببی همی آشکار و نهان
به گیتی بیوی و به هرکس بگری
از آموختن یک زمان نغوی

ازویی به هر دو سرای ارجمند
خرد هم جانست چون بشگری
زشت آفرینش خرد را شناس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
خرد را و جان را که یارد ستود
حکما چونک نیست گفتن چه سود
تسوی کرده کردگار جهان
[به گویا که دانش را راهجوی
از کسی چون سخن بشنوی
بدانی که دانش بسیار است و بی‌

بدین جایگاه رسد از خود دور]
که گوشت نشویند و بر خور
ستایش خرد را به از راه
خرد دست گیر و بر سر
وزویت فزونی وزویت کس
نیاشد همی شادمان یک زمان
که دانا ز گفتار او بر خور
دلش گردد از کرده خویش ریش
همان خویش بیگانه داند و را
چو دیدار پایی به شاخ سخن

[کنون ای خردمند وصف خرد
کنون تاجه داری بیار از خرد
خرد بهتر از هرچه ایزد بداد
خرد رهنمای و خرد دلگشای
ازو شادمانی وزویت غمیست
خرد تیره و سرد روشن روان
چه گفت آن خردمند مرد خرد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
هشیوار دیوانه خواند و را]

گفتار اندر آفرینش عالم

چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ
بسایید کسوه آبها بر دمید
زمین را بلندی نبد جایگاه
ستاره برو بر شگفتی نمود
همی برشد آتش فرود آمد آب
گیا رست یا چند گونه درخت
ببالد ندارد جز این نیرویی
وزان پس چو چنینده آمد پدید
[خور و خواب و آرام جوید همی
انه گویا زبان و نه جویا خرد
نداند بد و نیک فرجام کار
چو دانا توانا بد و دادگر
نداند کسی آشکار و نهان]

چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ
بسایید کسوه آبها بر دمید
زمین را بلندی نبد جایگاه
ستاره برو بر شگفتی نمود
همی برشد آتش فرود آمد آب
گیا رست یا چند گونه درخت
ببالد ندارد جز این نیرویی
وزان پس چو چنینده آمد پدید
[خور و خواب و آرام جوید همی
انه گویا زبان و نه جویا خرد
نداند بد و نیک فرجام کار
چو دانا توانا بد و دادگر
نداند کسی آشکار و نهان]

سر سایه گوهران از نخست
بدان تا توانایی آرد پدید
برآورده بی‌رنج و بی‌روزگار
میان آب و باد از بر تیره خاک
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
ز سردی همان باز تری فزود
ز بهر سبجی سرای آمدند
ز هرگونه گردن برافراخته
شگفتی نماینده نوبه نو
گرفتند هر یک سزاوار جای
ببخشید دانا چنانچون سزید
بچنیند چون کار پیوسته شد
چنینست فرجام کار جهان

از آغاز باید که دانی درست
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
سر سایه گوهران این چهار
یکی آتشی برشده تابناک
نخستین که آتش به جنبش دمید
وزان پس ز آرام سردی نمود
چو این چارگوهر به جای آمدند
گهرا یک اندر دگر ساخته
پدید آمد این گشید تیزرو
ابرد و دو هفت شد کدخدای
در بخشش و دادن آمد پدید
فلکها یک اندر دگر بسته شد

گفتار اندر آفرینش مردم

چو زین بگذری مردم آمد پدید
سرش راست بر شد چو سرو بلند
پذیرنده هوش و رای و خرد
ز راه خرد بنگری اندکی
مگر مردمی خیره خوانی همی
ترا از دو گیتی برآورده اند
نخستین فطرت پسین شمار
شد این بندها را سراسر کلید
به گفتار خوب و خرد کاربند
مر او را دد و دام فرمان برد
که مردم به معنی چه باشد یکی
جز این را نشانی ندانی همی
به چندین میانجی پرورده اند
تویی خویش را به بازی مدار
[ازو دان فزونی ازو هم شمار
شدنیدم ز دانا دگرگونه زین
نگه کن سرانجام خود را ببین
به رنج اندر آری تنت را رواست
چو خواهی که یابی ز هر بد رها
[نگه کن بدین گنبد تیزگرد
[نه گشت زمانه بفرسایدش
[نه از جنبش آرام گیره همی
بد و نیک نزدیک او آشکار
چو کاری بیابی ازین به گزین
که خود رنج برون به دانش سزاست
سر اندر نیاری به دام بلا
که درمان ازویست و زویست درد
نه آن رنج و تیمار بگزایدش
نه چون ما تباهی پذیرد همی]

گفتار اندر آفرینش آفتاب

[ز آفتاب سرخاست چو کبود
[بندین فروغ و تابان چو فراغ
[ایا آنکه نو آفتابی همی
نه از آب گرد و نه از باد و دود
[پاراسته چون به نوروز باغ
[ازانندرو گوهر دلفروز
[ز خاور برآید سوی باختر
چه بود که بر من نتابی همی]
کزو روشنایی گرفتست روز
نباشد ازین یک روش راست تر]

در آفرینش ماه

[چراغست مر تیره شب را بسج
[چو سی روز گردش بپیچد
[پدید آید آنگاه باریک و زرد
[چو بیننده دیدارش از دور دید
بد تا تابان تو هرگز مپیچ
شود و گیتی بدو روشن
بشت کشم غم عشق خورد
هم اندر زمانه بسود نابد
[دگر شب نمایش کند بیشتر
[به دو هفته گردد تمام و درست
[بسود هر شبانگاه باریکتر
[بدانسان نهادهش خداوند داد
ترا روشنایی دهد بیشتر
بدان باز گردد که بود از نخست
به خورشید تابنده نزدیکتر
بود تا بود هم بدین یک نهاد]

گفتار اندر آفرینش پیغمبر

ترا دانش و دین رهاند درست
وگر دل نخواهی که باشد نژد
به گفتار پیغمبر راهجوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
[که خورشید بعد از رسولان مه
[عمر کرد اسلام را آشکار
[پس از هردوان بود عثمان گزین
[چهارم علی بود جغت ببتول
که من شهر علمم علیم درست
گواهی دهم کاین سخنها ز اوست
[علی را چنین گفت و دیگر همین
[اینی آفتاب و صحابان چو ماه
منم بسنده اهل بیت نبی
حکیم این جهان را چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی برو ساخته
در رستگاری بیابدت جسد
نخواهی که دایم بوی مستند
دل از تیرگیها بدین آب شوی
خداوند اسر و خداوند نهی
نناباید بر کس ز بویگر به
[پاراست گیتی چو باغ بهار
[خداوند شرم و خداوند دین
که او را بخوبی ستاید رسول
درست این سخن قول پیغمبرست
تو گوئی دو گوشم بر اواز اوست
کزیشان قوی شد بهر گونه دین
به هم بسته یکدگر راست راه
ستابنده خاک پای وصی
برانگیخته سوج ازو تندباد
همه بادبانها برافراخته
[ازین در سخن چند رانم همی
یکی کن کشتی پسان عروس
معدن بدین درون با علی
[کزین دریا بدید
[بدانست که بجز غم نیست
به دل گفت با نبی و وصی
همانا که باشد سرافراشته
خداوند جوی سرانگبین
اگر چشم داری به دیگر سرا
گرت زین بدآید گناه منم
[برین زادم و هم برین بگذرم
[دلت گر برآه خطا مایبست
[نباشد جز از بی پدر دشمنش
هر آنکس که در جانش بغض علیست
[نگر تا نداری به بازی جهان
[همه نیکیات باید آغاز کرد
همانا کرانش ندانم همی]
بپاراسته همچو چشم خروس
همان اهل بیت نبی و ولی
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
شوم غرقه دارم دو یار وفی
[خداوند تاج و لوا و سریر
همان چشمه شهر و ماء معین
به نیت علی گیرجای
[همین اسرار این دین و راه منست
چنان کن که خاکش حیدرم
[ترا در میان جهان خود دلست
که بر داند با تش بسوزدش
ازو زارتر و جاندار کیست
نه برگردی و نیکبوی همراهم
چو با نیکامان بوی مسنود]

گفتار اندر فراهم آوردن کتاب

سخن هرچه گویم همه گفته اند
بر باغ دانش همه رفته اند
اگر بر درخت برومند جای
نیام که از بر شدن نیست رای

گذشته سخنها همه باز جست
بیاورد کاین نامه را یادکرد
وزان نامداران فزخ مهان
که ایدون بما خوار بگذاشتند
برایشان همه روز کندآوری
سخنهای شاهان و گشت جهان
یکی نامور نامه افکند بن
برو آفرین از کهان و مهان

پسزهند روزگار نخست
ز هر کشوری موبدی سالخورد
بسرسیدشان از کسان جهان
که گیتی به آغاز چون داشتند
چه گونه سرآمد به نیک اختری
بگفتند پیش یکایک مهان
چو یشتید ازیشان سپهبد سخن
چنین یادگاری شد اندر جهان

همان سایه زو بازدارد گزند
بر شاخ آن سرو سایه فکن
به گیتی بمانم یکی یادگار
به رنگ فسون و بهانه مدان
دگر بر ره رمز و معنی برد
فراوان بدو اندرون داستان
ازو بهره ای نزد هر بخردی
دلیر و بزرگ و خردمند و راد

کسی کو شود زیر نخل بلند
توانم مگر پایهای ساختن
کسزین نامور نامه شهریار
نو این را دروغ و فسانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد
یکی نامه بود از که باستان
پراکنده در دست هر موبدی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد

داستان دقیقی شاعر

نهادش بسر بر یکی تیره ترگ
نبد از جوانیش یک روز شاد
به دست یکی بنده بر کشته شد
چنان بخت بیدار او خفته ماند
ببغزای در حشر جبه ورا

برو تاخن کرد ناگاه مرگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد
یکایک ازو بخت برگشته شد
برفت او و این نامه ناگفته ماند
اللهی عفو کن گناه ورا

همی خواند خواننده بر هر کسی
همان بخردان نیز و هم راستان
سخن گفتن خوب و طبع روان
ازو شادمان شد دل انجمن
ابا بد همیشه به پیکار بود

چو از دفتر این داستانهایسی
جهان دل نهاد بدین داستان
جوانان بیامد بسیار
به شرم این نامه افکند من
جوانان را خوی بار بود

بنیاد نهادن کتاب

به نزد سخن سنج فزخ مهان
نبی کی بدی نزد ما رهنمای
توگفتی که با من به یک پوست بود
به نیکی گراید همی پای تو
به پیش تو آدم مگر نغنوی
سخن گفتن پهلوانیت هست
بدین جوی نزد مهان آبروی

ز نیکو سخن به چه اندر جهان
اگر نامدی این سخن از خدای
به شهرم یکی مهربان دوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو
نشد من این نامه پهلوی
شسته زبان و جوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی
برافروخت این جان تاریک من

بسی تخت شاهان کرد روی
در دفتر به چار خورشید آورم
بستم بدم از کز دل روزگار
بباید بردن به هر کسی
همین رنج را بر خردار نیست
سخن را نهفته هست
به جویندگان بر جهان تنگ بود
چو آورد این نامه نزدیک من

دل روشن من چو برگشت از وی
که این نامه را دست پیش آورم
پرسیدم از هر کسی بی شمار
مگر خود درنگم نباشد بسی
و دیگر که گنجم وفادار نیست
[برین گونه یکچند بگذاشتم
[سراسر] زمانه پر از جنگ بود

ادب داستان ابودرهم

جوانمرد بود و وفادار بود
در باغ سرو سهی از چمن
دست نهنگان مردم کشان
دریغ آسیدم برز و بالای شاه
نورز این به کردار بید
ز کژی این سوخته آوریم
گرت خسته آمد به جهان سپار
به شرم شهنشاه گردنم

سراسر جهان به خوار بود
چنان نامور گم شد از انجمن
نه زو زنده بینم نه مرگش
دریغ آن کمر بند و آن سردگاه
گرفتار زو دل شده ناامید
یکی پسند آن شاه یادآوریم
مرا گفت کاین نامه شهریار
بدین نامه من دست بردم نواز

یکی سهری بود گردنفرافز
خردمند و بیدار و روشن روان
سخن گفتن خوب و آوای نرم
که جانت سخن برگراید همی
بگو شم نیازت نیارم به کس
که از باد نامد بمن بر نهیب
از آن نیکدل نامدار ارجمند
کرمی بدو یافته زیب و فر

بدین نامه چون دست کردم دراز
جوان بود و از گوهر پهلوان
خداوند رای و خداوند شرم
مرا گفت کز من چه باید همی
به چیزی که باشد مرا دسترس
همی داشتم چون یکی تازه سیب
به کیوان رسیدم ز خاک نژد
به چشمن همان خاک و هم سیم و زر

اندر ستایش سلطان محمود

به مغز اندر اندیشه بسیار گشت
کنون نو شود روزگار کهن
بغفتم شیب لب پر از آفرین
نخفته گشاده دل و بسته لب
که رخشنده شمی برآمد ز آب

مرا اختر خفته بیدار گشت
بدانستم آمد زمان سخن
بسر اندیشه شهریار زمین
[دل من] چو نوراندر آن تیره شب
چنان دید روشن روانم به خواب

چنو مسرزیانی نیامد پدید
زمین شد به کردار تابنده عاج
کزو در جهان روشنایی فزود
نهاد از بر تاج خورشید تخت
پدید آمد از فر او کام زر

جهان آفرین تا جهان آفرید
چو خورشید بر چرخ بنمود تاج
جه گویم که خورشید تابان که بود
ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت
ز خساور بیاراست تا باختر

همه روی گیتی شب لازورد
در و دشت برسان دیبا شدی
نشسته برو شهریاری چو ماه
رده برکنشیده سپاهش دو میل
یکی پاک‌دستور پیشش به پای
مرا خیره گشتی سر از فز شاه
چو آن چهره خسروی دیدمی
که این چرخ و ماهست یا تاج و گاه
یکی گفت کاین شاه‌روم است و هند
بد روان و توران ورا بنده‌اند
بیاراست روی زمین را به داد
جهاندار محمود شاه بزرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین
چو کودک از شیر مادر بشت
[نه] کسی سر ز فیر اوی
تیز آفرین کرد جوینده‌ای
بیدار گشتی بستم ز جای
بر آفرین و بر آفرین
بدل گفتم این خواب به شاه است

از آن شیخ گشتی چو یاقوت زرد
یکی تخت پیروزه پیدا شدی
یکی تاج بر سر به جای کلاه
به دست چیش هفتصد زنده‌پیل
بداد و بدین شاه را رهنمای
وزان زنده پیلان و چندان سپاه
ازان نسامداران بمپرسیدمی
ستارست پیش اندرش یا سپاه
ز قنوج تا پیش دریای سند
به رای و به فرمان او زنده‌اند
بپردخت ازان تاج بر سر نهاد
به آبخور آورده‌می میش و گرگ
برو شهریاران کنند آفرین
ز گهواره محمود گوید نخست
نیارد گذشتن ز پیمان اوی
بدو نام جاوید جوینده‌ای
چه مایه شب تیره بودم به پای
نسبوم درم جان برافشاندم
که آواز او بر جهان فزخ است

بران آفرین کو کند آفرین
ز فزخ جهان شد چو باغ بهار
از ابر اندرآمد به هنگام نم
به ایران همه خوبی از داد اوست
به بزم اندرون آسمان سخاست
به تن زنده‌پیل و به جان جبرئیل
سر بخت بدخواه با خشم اوی
نه کندآوری گیرد از باج و گنج
هرآنکس که دارد ز پروردگان
شهنشاه را سربه‌سر دوستوار
نخستین برادرش کهتر به سال
ز گیتی پرستنده فز و نصر
کسی کش پدر ناصرالدین بود
و دیگر دلاور سپهدار طوس
بخشد درم هر چه باید ز دهر
به یزدان بود خلق را رهنمای
جهان بی‌سر و تاج خسرو مباد
همیشه تن آباد با تاج و تخت
کنون بازگردم به آغاز کار

بران بخت بیدار و فزخ زمین
هوا پر ز ابر و زمین پرنگار
جهان شد به کردار باغ ارم
کجا هست مردم همه یاد اوست
به رزم اندرون تیزچنگ ازدهاست
به کف ابر بهمن به دل رود نیل
چو دینار خوارست برچشم اوی
نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج
از آزاد و از نیکدل بردگان
به فرمان بسته کمر استوار
که در مردمی کس ندارد همال
زید شاد در سایه شاه عصر
سر تخت او تاج پروین بود
که در جنگ بر شیرداره فسوس
همی آفرین یابد از دهر بهر
سر شاه خواهد که باشد به جای
همیشه پیماناد جاوید و نساد
ز درد و غم آزاد و پیروزبخت
سنوی نسامه نامور شهریار